جزوه فلسفه دوازدهم انسانی

مبحث: عقل در فلسفه(بخش اول)

تعریف عقل ⟸توانمندی ای که با آن استدلال میکینیم و به دانش های جدید دست می‌یابیم.

فهم درستی یا نادرستی افعال نیز به عهده‌ي عقل است.

عقل در کودک بالقوه است با تربیت و تمرین به فعلیت میرسد.



برا همینه که قدرت عقل یه عده بیشتره و در یه عده کمتر.

مصداق وجودي عقل

دومین مصداق عقل موجوداتي که:

۱-مجرد از ماده و جسمند.

۲-در قید زمان و مکان نیستند.

۳-در افعال خود بي نیاز از ابزار مادي اند.

همه اینها در عالم عقل هستند که با چشم ظاهري قادر به دیدنشان نیستیم.

به گفته فیلسوفان الهي عقول همان فرشتگان مطرح شده در کتب آسمانیند که فیلسوفان با دلیل و برهان وجودشان را اثبات میکنند.

علم عقول(این فرشتگان) از طریق استدلال نیست بلکه **شهودي** است.

روح هر انساني با تهذیب نفس استعداد رسیدن به چنین مرتبه اي از عقل رو داراست. یعنی به مرتبه اي برسد که از جسم و ماده مجرد باشد و علاوه بر استدلال توانایي شهود را نیز داشته باشد در واقع استدلال مرتبه پایین عقل مجرد است.

توانایي بشر در ساخت مفاهیم کلي پرتویي از همان عقل که در وجود هر انساني هست. و پس از شکل گیري مفاهیم کلي است که انسان توانایي استدلال پیدا میکند.

عقل در ایران باستان : یکي از کانون‌هاي اولیه خرد ورزي ایران باستان است؛ ایرانیان از عقل هم به عنوان وجودي مجرد آگاه بودند و هم به عنوان تعقل و خردورزي.

آنان عقل با را وجود آفريدگار متحد و يگانه ميدانستند. و معتقد بودند افريدگار كل جهان را با خرد اداره ميكند. در واقع خرد و عقل انسان پرتويي از اين عقل كه آفريدهي آفرينندە است ميباشد.

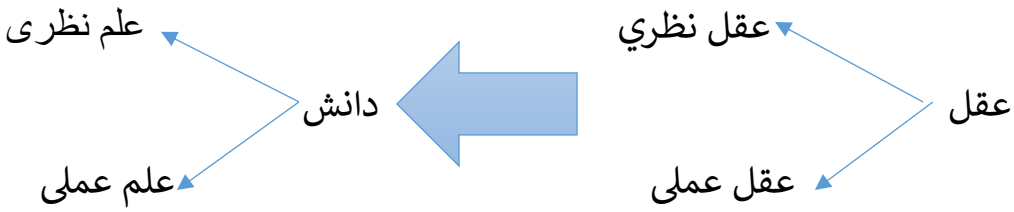
عقل در يونان باستان:

هراكليتوس ⟵ استفاده از كلمه لوگوس به معناي عقل و نطق كه حاكي از اين است كه اين فيلسوف معتقده كلمه و سخن پرتو عقل محسوب ميشوند. در عقل همان حقيقتي است كه هم جهان و اشياء ظهور او هستند و هم كلمات وسخن.

پارمنيدس فيلسوف پيش از سقراطي معتقد به وجود عقلي بود كه عقل انسان براي فهم امور بايد به آن متصل شود.

افلاطون عقل مورد نظر پارمنيدس را **عقل كلي يا جهاني** ميناميد. و انسان را داراي مراتبي از عقل ميدانست.

ارسطو ميگفن بر اساس كاری كه عقل انجام ميده:



علاوه بر اين تقسيم بندی ارسطو در اين زمينه اقداماتی نيز انجام داد:

درنتيجه عرضه يک تصوير روشنتر از عقل

۱-تدوين انواع استدلال در بخش منطق آثار خود.

۲-جدا كردن عقل تجربی از عقل استدلالی محض.

۳-تعريف انسان با حيوان ناطق با اين پيش فرض كه نطق همان تفكر است.

۴-بيان اينكه عقل ذاتی انسان است.

عقل نزد فيلسوفان اروپايی

در ابتدای رسانس يعنی زمانی كه تحولات در تقابل با كليسا بود، عقل جايگاه بالايی داشت.

در دوره اول حاکمیت کلیسا(قرون سوم تا نهم)،عقل عامل تضعیف ایمان دانسته میشد. حتی برخی آن را امری شیطانی میدانستند و در برابر عقل می ایستادند تا ایمانشان استوار بماند!

دوره دوم حاکمیت کلیسا (قرون ۱۱تا۱۳)

مطالعه کتب ابن سینا و ابن رشد ⟸ تبیین عقلانی مسائل دینی ⟸ عدم سازگاری این توجهِ به عقل با مبانی کلیسای کاتولیک ⟸ در نتیجه حاکمیت عقل در مقابل دین.

نهایتا در دوره رنسانس عقل جای دین را گرفت.

با توجه به عقل بین فیلسوفان اروپا دودستگی به وجود آمد:

۱-تجربه گرا---> فرانسیس بیکن که روش تجربی را بهترین روش پیشرفت زندگی میدانست.

تاکید بر پیروی از تجربه داشت.

۲-عقل گرا ---> دکارت که با ریاضی آشنا بود ، تجربه ✚بدیهیات عقلی✚استدلال های اخلاق محض را با هم در نظر میگرفت.

دکارت میگفت اثبات وجودخدا ونفس مجرد انسان و اختیارش بااستدلال عقلی ممکن است.

از دید دکارت عقل نه یک حقیقت برتر در جهان و انسان بلکه صرفا یک دستگاه منطقی استدلال است.

کانت موافق تجربه گرایان در عدم توانایی عقل در اثبات وجود خدا و نفس مجرد انسان؛

و مخالف با آنان در راهی که برای پذیرش خدا و نفس مجرد انسانی داشتند.

بنا به نظر کانت :

وجود ، ضرورت ،امکان و علیت ساختار ذهن انسانند نه مفاهیمی که عقل آنها را از واقعیت گرفته باشد. عقل و ذهن مفاهیم خارجی را در این ساختار درک میکنند.

این نظر کانت عقل را از عنوان "ابزار شناخت واقعیات خارجی " به "امری که مفاهیم ذهنی را میشناسد" بدل کرد.

اگوست کنت(قرن ۱۹)متاثر از کانت عقل را کاملا ذهنی میدانست. از دید کنت آنچه که فیلسوفان تحت عنوان واقعیت از جهان ارائه میدهند، فقط ساخته ذهن آنان است؛نه واقعیت جهان.

واقعیت فقط آن چیزی است که عقل با روش حسی و تجربی دریابد و فقط از این طریق به علم میرسد.

عقل ⟸ علم تجربی = شناخت

نسبت عقل و دین
توانایی عقل در اثبات ماوراء الطبیعه
نگاه انسان به خود و جهان

⟸ متاثر از نگاه تجربی به عقل شدند